

نشست روش استنباط، جلسه اول

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

۱۳۹۳/۰۷/۲۰ هجری شمسی

۱۴۳۵/۱۲/۱۷ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِرُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

واقعیتش، من چندان راجع به موضوع جلسه شاید توجیه نبودم که حالا دقیقاً باید چه عرض کنم. برداشت حقیر این بود که باید در ارتباط با روش استنباط، حالا بر اساس آنچه که بنده می فهمم، مطالبی را خدمت دوستان عرض کنم، تا برسیم به اصل روش. من مقدماتی را خدمت عزیزان عرض می کنم. بحثی که در آن جلسات یکی دو سال پیش انجام شد، نسبتاً مفصل تر بود. من فایل صوتی اش را هم با خودم آوردم که اگر نیاز بود خدمت عزیزان داده بشود. اما در این جلسه چون حالا یک جلسه است، به اختصار بیشتری عرض می کنم. باز اگر سؤالی بود و من هم بلد بودم خدمت رفقا جوابگو خواهم بود.

نکاتی را به عنوان مقدمه عرض می کنم. به صورت شماره نکاتی را عرض می کنم و بعد هم به اصل بحث می پردازم:

۱. اول:

حقیر علم فقه را علمی ذوقی یا نیمه ذوقی می دانم؛ لذا اعتقاد دارم حتی با اتحاد مبانی دو فقیه که بسیار بعید به نظر می رسد، باز هم اختلاف کامل قابل رفع نخواهد بود. شاید به عنوان نمونه مُتَفَرَّد و نادر این موضوع، داستان مرحوم آقای اراکی و مرحوم آقا سید محمدتقی خوانساری است که بعد از سی، چهل سال مباحثات فقهی، تمام فتاوایشان عین یکدیگر بود. الا در دو مسئله که باز هم در دو مسئله این اختلاف وجود داشت. در این راستا متأثرم از مرحوم آقای شعرانی در مقدمه منهج که ایشان به صراحت علم فقه را علم ذوقی به حساب آوردند. چه اینکه فقه را یک علم اعتباری می دانم و لذا در فقه هیچ گاه به دنبال یقین منطقی نیستیم.

۲. دوم:

نکته دوم اینکه اجتهاد را قوه قدسی نمی دانم، بلکه مهارت و ملکه ای که ناشی از علم آموزی و اجتهادورزی {است} می دانم. البته نور باطنی و معرفت شهودی و قوه قدسیه را فی الجمله در درصد إصابه فتوا به واقع مؤثر می دانم.

۳. سوم:

نکته سوم که حالا عرض می کنم نکات مقدمی است. در علوم پایه، بیشترین تأثیر را در بحث اجتهاد، از آن دو علم رجال و علم اصول می انگارم.

۴. چهارم:

نکته چهارم؛ نسبت به علم اصول اخباری نیستم، ولی به استفاده حداکثری از اصول در فقه هم اعتقادی ندارم. به گمانم واقع فقه شیعه قبل از تورّم جدیدالحدوث علم اصول هم وجود داشته است؛ چه اینکه در

دوره ما هم در روش مرحوم آقا سید کاظم و روش مرحوم آقای بروجردی و استاد آقای منتظری دیده می‌شود؛ پس قدیماً و حدیثاً با اصول حداقلی هم می‌توان فقه داشت. اصول فعلی را مبتلا به سه مشکل می‌دانم: خلط حقیقت و اعتبار، وجود مباحث غیر کاربردی فراوان و فقدان مباحث کاربردی فراوان.

۵. پنجم:

نکته پنجم؛ نسبت به رجال، به روایت موثق‌الصدور اعتقاد دارم. یعنی وثوق‌الصدور را پذیرایم و برای دستیابی به وثوق‌الصدور، به مسلک تجمیع اعتقاد دارم. در مسلک تجمیع قرائن و به‌ویژه توثیقات عامه، نقش بارزی دارند.

۶. ششم:

نکته ششم؛ اجتهاد را استفراغ وُسع می‌دانم و مصادیق استفراغ وُسع را در ازمنه و امکانه مختلف، گوناگون می‌دانم. مثلاً امروزه بدون بهره‌گیری از نرم‌افزارها، اجتهاد را ابتر به حساب می‌آورم. این مطلب در مقاله‌ای که بیست و چند سال قبل نوشته شد، تحت عنوان نقش کامپیوتر در اجتهاد با ادله فراوان به منصفه اثبات رسید. البته استفراغ وُسع واقعی را محصول یک کار جمعی می‌دانم و لذا به جدّ به تخصصی شدن فقه در حد ممکن و به تلاش جمعی برای رسیدن به استفراغ وُسع واقعی اعتقاد دارم. خاطره‌ای را اینجا من به یاد می‌آید. عرض کنم که آقای منتظری می‌فرمودند که بین فقه و فلسفه یک تفاوت اساسی هست. در فلسفه شما مسئله را وقتی فراگرفتید، مثلاً فهمیدید اصالت وجود یا اصالت ماهیت یعنی چه؟ مسئله که اصلش مفهوم شد، شما می‌توانید بروید زیر لحاف بخوابید، سه شبانه‌روز بیرون نیایید، فکر کنید. بعد هم بیایید و سی صفحه بنویسید. اما می‌گفتند در فقه (گفتند تعبیر من بد است، ولی خوب واقع فقه این است) که فقه مثل شپش کشتن است. {در زمان} قدیم، مادرها که می‌خواستند شپش کله بچه‌ها را بکشند، من یادم هست که می‌گشتند، می‌گشتند و می‌گشتند یک شپش پیدا می‌کردند و با ناخن {آن را از بین می‌بردند}. باز دو دقیقه می‌گشتند یکی دیگر پیدا می‌کردند.

۷. هفتم:

در میان روش قم و نجف که روش قم را با نماد آیت‌الله بروجردی و شاگردانش می‌شناسند، روش نجف را با نماد آیت‌الله خویی و شاگردانش می‌شناسند. به روش نجف اعتقاد ندارم و روش قم را می‌پسندم. البته در همه روش‌های فقهی که حالا طبق تعبیر مرحوم آقای مطهری (رحمت‌الله‌علیه) بیست تا بیست و پنج تا است، کار جدی نکردم؛ ولی در روش‌های فعلی، به روش قم اعتقاد دارم.

یکی از حضار:

مرحوم آقای مطهری (رحمت‌الله‌علیه) کجا گفته‌اند {این مطلب را}؟ یادتان هست؟

استاد:

به نظرم در کتاب مرجعیت و روحانیت شیعه باید باشد.

۸. هشتم:

به جدایی شریعت از طریقت اعتقاد ندارم گرچه تبلور این همگرایی را در عصر ظهور می‌دانم و در این راستا، هم بحث مذاق شریعت و هم بحث مقاصد شریعت را در استنباط جدّی می‌انگارم.

۹. نهم:

معتقدم فقه فعلی در ساحت‌های زیادی آسیب دیده است که من به عنوان نمونه پنج ساحت را نوشتم. یک، نگاه سیستمی نداشتن به مجموعه دین؛ دو، غفلت از احکام اجتماعی فقه و غلبه روح فقه فردی؛ سه، تساهل در استخراج و تبیین غیر الزامیات؛ چهار، ابتنا بر اصول متورّم واجد برخی حشوئیات و فاقد برخی مباحث لازم؛ پنج، همین که الان عرض کردیم، کم‌اعتنایی به مذاق شریعت و مقاصد شریعت.

در بحث روش قم که روش مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) است، به نظر می‌رسد از سه منبع روش ایشان را می‌شود استخراج کرد. یکی دست‌نوشته‌های ایشان است.

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

در آن شریعت و طریقت یک اتصال دارند. بحث شریعت و تکوین هم همین‌طور یک بحثی است. نظر خاصی ندارید؟

استاد:

اصولاً من اعتقاد شخصی‌ام این است که فقه از علوم مصرف‌کننده است و از علومی که به این علم مصرف‌کننده روزی می‌رساند، علم فلسفه است. یعنی فقیه تا هستی‌شناسی‌اش را درست تبیین نکرده باشد، فقه درستی هم نخواهد داشت و این را من مفروض گرفتم؛ لذا گفته نشد اصلاً و شاید اختصاص به حالا فلسفه هم ندارد. مثلاً دایره گسترده‌تری داشته باشد.

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

بحث اعتباری بودن علم فقه از این جهت جمعش با توجه به اینکه منشأ انتزاع حقیقی داریم چطور است؟

استاد:

مستحضرید که {واژه} اعتبار، اصطلاحات فراوانی دارد. اعتبارات قبل از اجتماع. {اعتبارات} حین الاجتماع. اعتباری که در فقه می‌گوییم از اعتبارات اجتماعی صرف نیست. از اعتباراتی است که ریشه در واقعیات دارد. اما ریشه در واقعیت داشتن در حدی نیست که بتواند مایه ارائه برهان منطقی در فقه بشود. پس در عین اینکه علم فقه مثل ادبیات، اعتباری هست با تفاوتی که بین این دو کم‌وبیش هست، گرچه ادبیات هم به ارتکازات بر می‌گردد و ارتکازات هم به امور فطری ریشه دارد. اما در عین حال با مثل ریاضی و فلسفه از این جهت متفاوت است که قابل اقامه برهان به صورت منطقی نیست. «کالْبُرْهان» دارد اما «برهان» ندارد. مراد ما همین مقدار است نه بیشتر.

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

فرقش با فلسفه فقه، فلسفه حقوق چیست؟

استاد:

برمی‌گردد به آن نگاهی که ما به تعریف فلسفه‌های مضاف داشته باشیم که حالا فلسفه‌های مضاف حقیقتش چیست؟

در گذشته ما بحثی داشتیم تحت «مقدمه العلم» که در آن بحث مقدمه العلم، مباحث رئوس ثمانیه گفته می‌شود. حالا بعداً این رئوس ثمانیه را به سه رأس در حقیقت فروکاستند، به خاطر جهتی. بازسازی امروزین رئوس ثمانیه به نظر ما چیزی است که به اسم فلسفه هر علمی نامیده می‌شود. منتها حالا هم همین که عرض کردم، بازسازی که مثلاً در گذشته بحث متدولوژی مطرح نبود، خوب امروزه یقیناً مطرح است. در بحث رئوس که باید در فلسفه گفته شود. من متوجه نشدم، فرق چه {چیزی} با فلسفه فقه مراد بود در سؤال که من توضیح بدهم؟

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

با محتوای فلسفه حقوق، محتوا که در حقیقت بیان قواعدی است که ما از هست‌ها، بایدهای حقوقی را بگیریم یا قواعد تکوینی که از آنها می‌آییم خوب و بد اخلاقی را می‌گیریم. پشت‌صحنه‌اش در فضای فقه، آن وقت در فلسفه فقه، ربط تشریع و تکوین که فرمودید کالْبُرْهان دارد، آیا خواندن فلسفه حقوق، فلسفه اخلاق، فلسفه فقه، ما را به آن «کالْبُرْهان» نزدیک می‌کند که بتوانیم معادلات را تشخیص دهیم یا خیر؟

استاد:

فلسفه‌های مضاف را من علم اعتباری نمی‌دانم؛ لذا در فلسفه‌های مضاف ما می‌توانیم برهان واقعی داشته باشیم و خوب همین ما را یک مقداری به آن «کالبرهان» علی‌القاعده نزدیک می‌کند؛ بدون شک.

حجت الاسلام والمسلمین علی آبادی:

ببخشید در مورد مشکلات اصول فرمودید که در حقیقت اعتراض حل شده و مباحث کاربردی هست که بحث نشده است. به صورت مصداقی، بین مباحثی که در اصول باید مطرح بشود و لازم داریم، آنها را می‌شود چند مورد مطرح کنید؟

استاد:

مثال بزنم. ما مثلاً در اصول یک بحثی داشتیم با عنوان «المجمل و المبین». مستحضری که «المجمل و المبین» در کفایه‌الاصول به عنوان بحث مستقل ذکر نشده است. یعنی در ذکر «المطلق و المقید»، «المجمل و المبین» به عنوان یک فصل بیان شده است. یعنی مرحوم آخوند در حدی ندیده است که به عنوان یک مقصد از مقاصد مطرح کند. واردش که می‌شویم، می‌بینیم همین «المجمل و المبین» در کفایه حتی به عنوان یک مقدمه از مقدمات سیزده‌گانه نیز مطرح نیست. یعنی مثلاً ما در مقدماتی که با این بحث حقیقت شرعیه را داریم، با آن طول و تفصیل، بحث صحیح و اعم را داریم با آن طول و تفصیل، اما {وقتی} به بحث «مجمل و مبین» که می‌رسیم می‌بینیم این طور نیست و حال آنکه در «المجمل و المبین» طبق آنچه که حالا من لیست کرده‌ام، فصولی که قابل طرح است، قریب به صد فصل است که اینها هیچ کدام مطرح نشده است. مثلاً «مناشی الإجمال».

بررسی این مناشی، درست شد؟

انواع تبیین‌ها. تبیین‌های زبانی، تبیین‌های فرازبانی و چیزهایی که جایگاهش بحث مجمل و مبین است که الان نیست و در اصول ما مطرح نمی‌شود. بسیاری از مباحثی که امروزه مطرح می‌کنند که می‌گویند جای او در اصول خالی است، جایگاهش در بحث مجمل و مبین خالی است. از باب نمونه عرض می‌کنم و فراوان.

حجت الاسلام والمسلمین علی آبادی:

در مورد ادله، ادله شرعیه یا اصول عملیه، مخصوصاً در مورد بنای عقلا، دلیل عقل، {آیا} هست مباحثی که ما بتوانیم در فقه از آنها استفاده کنیم، ولی در اصول بحث نشده است؟

استاد:

بله؛ به نظر می‌رسد آنجا هم ما در این زمینه‌ها کمبود داریم که به صورت ناقص مورد طرح قرار می‌گیرد. یعنی بعضی از مباحث که حالا به نظر می‌رسد عرفیت ندارد و نباید در فقه مورد استناد قرار بگیرد، مثل استصحاب عدم ازلی، می‌بینید که فراوان مورد بحث است و فراوان مورد ارجاع در فقه است و بعضی از مباحث که بسیار می‌تواند مورد استناد قرار بگیرد. مثلاً اصالة عدم الحظر، اصل اولی عدم الحظر. خوب مورد بحث در هیچ کجای اصول به صورت مبسوط نیست. اجمالاً جایی اشاره می‌شود با اینکه به یقین به اندازه یک اصل استصحاب می‌تواند مورد استناد باشد، ولی مورد استفاده نشده است و هکذا در موارد دیگر. {نزد خود} دارم لیستی از مباحثی که به نظر باید در علم اصول مورد بحث قرار بگیرد و مورد بحث قرار نگرفته است و مواردش کم نیست. گاهی بعضی از این مباحث، با بازخوانی یک بحث است. مثلاً عرض می‌کنم به گمان ما بحث حقیقت شرعیه طبق وضعیت موجودش با همان اشکال مرحوم نائینی روبرو است. اشکال مرحوم نائینی حق است و وارد است. ولی بحث واژگان در قاموس دین. این بحث همان بحث حقیقت شرعی است به یک معنا و مورد بازخوانی در اصول نیست، با اینکه کلیت بحث باید در اصول مورد توجه قرار می‌گرفته و نگرفته است و مایه اشکالات فراوانی هم شده است که باز خود این بحث دارد، چون مصداقی است وارد نمی‌شویم.

خوب در ویژگی‌های مکتب مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) عرض کردم که از سه منبع می‌شود استفاده

کرد. یکی بحث دست‌نوشته‌های خود ایشان است. یکی بحث تقریرات درسی ایشان است و یکی دیگر مبحث گفته‌ها و نوشته‌های شاگردان متأثر از ایشان است. مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) به نظر می‌رسد از کسانی است که در فقه صاحب مکتب است. چه اینکه در رجال هم صاحب مکتب است. مکتب فقهی ایشان هم اخیراً مورد توجه قرار گرفته و کتاب مستقل هم در این زمینه نوشته شده است. من بر اساس آنچه که از شاگردان ایشان نسبت به مکتب ایشان فراگرفتم، روش ایشان را خدمت عزیزان عرض می‌کنم و بعداً اگر پرسشی بود که من بلد باشم جواب بدهم، خدمت رفقا هستم.

۱. مرحوم آقای بروجردی (أعلى الله مقامه)، وقتی می‌خواستند به یک بحث فقهی بپردازند، اولین کاری که می‌کردند، ریز کردن مسئله بود. متمیز ساختن مسئله بود. به تعبیری دیگر اگر در دل یک مسئله فقهی چند فرع فقهی بود، اینها را کاملاً از هم جدا می‌کردند و این چیزی است که بخشی از تحریر محلّ نزاع است. یعنی تحریر محلّ نزاع یکی از برترین مصادیقش این است که انسان موضوعی را که می‌خواهد درباره او بحث کند، این موضوع را کاملاً شفاف کند. موضوع و نهادش، گزاره‌اش، ربطش و {به‌طور کلی} مسئله مشخص باشد؛ چون گاهی دیده شده است که چهار، پنج فرع فقهی در یک فرع فقهی گنجانده می‌شود و مورد سؤال قرار می‌گیرد. این فی المثل در تکوینیات مثل این است که ما گربه‌ای را به گردن شتری ببندیم و موشی را هم به دمش ببندیم و بعد بگویید «مرا هذا» خوب این را باید گفت که سه تا چیز است که این سه تا با هم متفاوت است.

«هذه فأرة وهذه هرة وهذا إبل»

در تشریعیات هم چنین است. ریز ساختن مسئله و تحریر درست محلّ نزاع، این اولین کاری بود که در روش مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) به چشم می‌خورد.

۲. کار دوم این بزرگوار بررسی تاریخی مسئله بود که حالا این مسئله از چه زمانی به فقه سنّی و فقه شیعی ورود کرده است. از مسائل اصول متلفّاتی است یا از مسائل تفریعی است. اگر از مسائل تفریعی است، اولین کسی که در اهل سنت یا در شیعه مسئله را طرح کرده چه کسی بوده است و این نگاه تاریخی خیلی به ایشان در افتا کمک می‌کرده است.

۳. سومین مرحله در روش فقهی مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه)، بررسی واژگانی و لغوی مسئله است. اگر در مسئله، ما واژه‌ای داشتیم که دقت نظر می‌طلبید، ایشان بادقت به تبیین این واژه می‌پرداخت. در کتب لغت به‌خصوص به صحاح جوهری، ایشان یک اعتنای خاصی داشتند. چه اینکه در لغات قرآنی هم به مفردات راغب یک اعتنای ویژه‌ای نشان می‌داد.

۴. مرحله چهارم به‌عنوان اصل منابع و رأس المنابع، اگر فرع مورد نظر به کریمه‌ای از کرائم قرآن کریم، گره می‌خورد، آیه مورد نظر را بحث تفصیلی می‌کرد. لا اقلّ رجوع به اطلاق آیه و لزوم می‌کردند. دیگر حداقلش این بود که به‌عنوان یک عامّ یا مطلق اعلائی و فوقانی، بشود به او مراجعه کرد؛ لذا در این راستا به کتاب آیات الاحکام به‌خصوص به کتاب مقدّس اردبیلی اعتنای خاصی داشت.

۵. در گام پنجم مرحوم آقای بروجردی (أعلى الله مقامه) نظر اهل سنت را باتوجه به احادیث و فقه خودشان تفصیلاً بررسی می‌کرد. یعنی ایشان نه اینکه به فقه مقارن ملتفت بود، نه، علاوه بر آن موضوعیت برای این کار قائل بود؛ چون اعتقاد ایشان بر این بود که به‌خاطر تسلط اهل سنت، فقه شیعه در حکم تعلیقه‌ای برای فقه اهل سنت است، لذا باتوجه به احادیث و فقه آنها مسئله را بررسی می‌کرد. در کُتب شیعه در این زمینه به کتاب‌های سه بزرگوار اعتنا داشت. کتاب آقای مرحوم محقق حلّی، علامه حلّی و شیخ طوسی. به‌خصوص به کتاب خلاف شیخ بسیار اعتنا داشتند. اصلاً مرحوم آقای بروجردی اعتقاد خاصی به مرحوم شیخ دارند که این اعتقاد به مرحوم شیخ، علل گوناگونی دارد که خودش بحث مستقل می‌طلبید. ولی در این بحث معتقد بود که نقل بزرگانی مثل محقق، علامه حلّی، مرحوم شیخ، از اهل سنت، نقل متقنی است که می‌تواند ما را فی الجمله از رجوع به کُتب اهل سنت (فی الجمله البته) بی‌نیاز کند.

۶. در گام ششم مرحوم آقای بروجردی می‌پرداختند به اقوال علمای شیعه و در این زمینه استقصا می‌کردند. نه فقط اقوال مهم را به نظر خودشان، نه، همه اقوال را مطرح می‌داشتند و به اقوال قدما اعتنای ویژه‌ای

داشتند؛ چون شهرت قدمایی را حجت می‌دانستند، فضلاً از اجماع قدمایی و اجماع متأخرینی را ایشان حجت نمی‌دانستند، فضلاً از شهرت متأخرینی؛ لذا در نقل اقوال به اقوال قدما اعتنای بیشتری داشتند.

۷. {گام} هفتم {اینکه} اگر در فرع مورد نظر تک‌نگاری وجود داشت، در همین بخش تعرض به اقوال به تک‌نگاری موجود، یا تک‌نگاری‌های موجود، اعتنای ویژه داشتند. تک‌نگاری‌ها را در حکم رسائل تخصصی می‌دانستند و اعتنای ویژه‌ای برای آنها قائل بودند. از باب نمونه عرض می‌کنم در بحث لباس مشکوک، مرحوم آیت‌الله نائینی استاد بزرگ حوزه نجف، یک تک‌نگاری دارد، مرحوم آقای بروجردی در این بحث کلّ رساله را از رو، سطر به سطر قرائت کرده بودند، به‌خاطر اهمیت این رساله.

۸. {گام} هشتم، بعد از ذکر اقوال به طور تفصیل، به ادله مسئله می‌پرداختند و در این راستا بیشترین اهتمام ایشان به روایات بود. شاید یکی از ممیزات روش قم با روش نجف به همین بر می‌گردد. این اهتمام به روایات را در هشت یا هفت - هشت مطلب، بنده پی می‌گیرم.

اولاً روایات را از منابع اصلی می‌گرفتند و به منابع متأخر اعتماد نمی‌کردند. مثلاً اگر روایتی را مرحوم شیخ حرّ در وسائل نقل کرده بود، از تهذیب می‌گرفتند و اگر شیخ در تهذیب از کتب فضل بن شاذان نقل کرده بود و کتاب را داشتند، به کتاب فضل بن شاذان مراجعه می‌کردند و اعتقاد داشتند در این نقل‌وانتقال‌ها بیش از پنجاه درصد تحریف لفظی رخ داده است. من از مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) شنیدم از مرحوم شیخ حسین حلّی (رحمت‌الله‌علیه) نقل می‌کردند، قریب هفتاد درصد، ولی مرحوم آیت‌الله بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند بیش از پنجاه درصد.

دوم روایات را دسته‌بندی می‌کردند. این‌طور نبود که روایاتی را که می‌بینند، یک نگاهی بکنند و بخواهند بر اساس آن فتوا بدهند. روایات را بر اساس تشابهات و تفاوت‌های مضمونی دسته‌بندی می‌کردند. سوم روایات را به‌دقت تحلیل سندی می‌کردند، با مبنای خودشان در رجال؛ چون ایشان در رجال صاحب مینا و صاحب مکتب هستند، به‌خصوص در بحث طبقات و در بحث توحید مختلفات و تمییز متفرقات، ایشان به‌شدت به سند کار داشتند و اسناد را بادقت نگاه می‌کردند.

چهارم مفاد تک‌تک روایات را، حتی روایات ضعیف را بررسی می‌کردند. یعنی روایت سنداً ضعیف بود، اما ایشان محتوا را بررسی می‌کردند و اعتقاد داشتند که روایات ضعیف، اگر به درد استدلال نخورد، به درد تأیید محتوا یا قرینه بر فهم سایر روایات، می‌تواند باشد. مستحضرید که مرحوم علامه عسکری (رحمت‌الله‌علیه) معتقد بودند که روایات ضعیف، بلکه روایات موضوع و مجعول را نمی‌شود دور انداخت؛ چون حداقل این روایت موضوع، نسبت به زمان صدور می‌تواند ادبیات آن زمان را برای ما حکایت کند. این جاعل، جاعل زمان علی بن ابی‌طالب است یا جاعل زمان امام صادق است یا جاعل زمان امام حسن عسکری (علیه‌السلام) است، متفاوت {می‌گردد}. یعنی به‌عنوان یک متن ادبی می‌تواند حال‌وهوای نگارش آن زمان را، ادبیات غالب آن زمان را برای ما حکایت کند؛ چه اینکه ما با دسته‌بندی روایات موضوعه، می‌توانیم کشف مباحث فراوانی در ارتباط با شخصیات و روحیات جعّالین و وضّاعین داشته باشیم. یک مورد عرض بکنم، نود درصد روایات تحریف قرآن را «سیّاری» نقل کرده است. خوب روایات را وقتی جمع می‌کنیم، به زندگی‌نامه‌اش مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم به‌شدت اعتقاد به تحریف داشته است؛ لذا در این زمینه بسیار متحمّص است، دست از پا نمی‌شناسد که حالا این تحریف را به کرسی بنشانند. خوب با تجمیع روایات است که ما به این نتیجه می‌رسیم که عمده روایات تحریف مال سیّاری است. یا «معاویّه بن عمّار» به‌شدت علاقه به حجّ دارد. اکثر روایات حجّ امام صادق (علیه‌السلام) از معاویّه بن عمّار است. این علاقه به حجّ داشتن، تعداد حجّی که خودش به جا آورده، نکات فراوان می‌شود به دست آورد.

پنجم تعارض بدوی روایات را حتی‌الامکان حلّ می‌کرد و در این زمینه ذوق خاصی داشتند مرحوم آقای بروجردی. یعنی در حلّ تعارض بدوی روایات، ایشان هنرمند بود.

ششم به توحید روایات مشابه می‌پرداختند، بر اساس یک اعتقادی. اعتقاد ایشان این بود که چون در روایات ما نقل به معنا فراوان است، لذا توحید روایات به‌عنوان یک اصل باید انگاشته بشود. گاهی می‌شود روایت، راوی دوتا، می‌بینید سند دوتا، نه اینکه در یک سند تحویل صورت گرفته باشد، نه، اصلاً سند واقعاً دوتا است، اما چون مضمون نزدیک به هم بود، بنابراین می‌گفتند روایت یکی است. نظیر آن حرفی که حضرت آقای جوادی نسبت به روایات استصحاب می‌گویند، روایت یکی است. گرچه حالا گوناگون نقل شده است.

هفتم؛ بحث را ایشان با روایات تمام می‌کرد. یعنی چه؟

یعنی تلاش مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) این بود که به اصل عملی دچار نشود. ترتب را حفظ کند. همه گفته‌اند که اصل عملی رتبه‌اش بعد از دلیل لفظی است. «الاصل اصیل حیث لا دلیل». حق هم همین است. تلاش بر این بود که به اصل عملی دچار نشوند. عرض کردم بر خلاف روشی که ما در نجف داریم که خیلی سریع روایت به یک معنا، کنار گذاشته می‌شود و به اصل استناد می‌شود.

هشتم اگر در روایات کمبودی وجود داشت از کتب اصول متلفاتی استفاده می‌کرد. کتب اصول متلفاتی را «عند اعواز النص»، یا «عند فقد النص»، {ایشان} «کالنص» حساب می‌کردند و این اعتقاد ایشان بود. آن هفت، هشت کتابی که اصل متلفاتی حساب می‌شود، مانند «مقنع» صدوق و «مقنعه» مفید و «مراسم» سلار. خوب این در حقیقت هفتمین مطلب ما بود که خودش هشت تا نکته را داشت.

۹. {گام} نهم در سیره فقهی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) رأی مختار خودشان را که گاهی ابداع بود، گاهی اختیار یکی از اقوال، آن قدر مدلل می‌کردند که «کالبدیهی» جلوه می‌کرد. یعنی این‌گونه نبود که حالا اگر رأیی را ابداع کردند یا به پذیرش رأیی رسیدند، یک دلیل یا دو دلیل اقامه کنند، مثلاً اقوی الروایات را ذکر کنند و از مسئله بگذرند. به گونه‌ای بحث را دنبال می‌کردند و پی می‌گرفتند. نظیر کاری که مرحوم شیخ در رسائل می‌کنند که بحث را در حدی پیش می‌برند یا نظیر کاری که مرحوم آخوند در فلسفه انجام می‌دهند. اگر اصالت وجود می‌گوید، یازده دلیل می‌آورند. اگر حرکت جوهری می‌گویند، نه دلیل می‌آورند، جوری که مطلب «کالبدیهی» جلوه کند.

۱۰. {گام} دهم اینکه سایر اقوال را با ابطال ادله‌شان، ابطال می‌کردند. یعنی این‌طور نبود که فقط به اثبات رأی حق بپردازند، نه، به تک‌تک اقوال می‌پرداختند و آنها را نقل می‌کردند. در اصول منهاج ایشان این‌طور نبود. ایشان مدّت اندکی اصول گفتند در حوزه علمیه قم، نظر مرحوم صاحب کفایة الاصول، نظر مرحوم استادشان را نقل می‌کردند و بعد هم نظر خودشان را مطرح می‌کردند، استدلال می‌کردند و ردّ می‌شدند. همین قدر را کافی می‌دانستند. اما در فقه این چنین نبودند، سایر اقوال را با ابطال ادله، ابطال می‌کردند.

۱۱. {گام} یازدهم اگر در این فرایند گفته شده، نیاز به بازنویسی مسئله و فرع فقهی وجود داشت، از نو مسئله را بازنویسی و سامان‌دهی می‌کردند. یعنی با یک تکرار به ظاهر تکرار که مکرر می‌فرمودند خودشان «فی کلّ تکرار نکته» مختصراً مسئله را بازخوانی و بازسازی و بازنویسی می‌کردند و بعد یک جمع‌بندی {می‌کردند}.

این اجمالی از روش مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) بود. مستحضرید مرحوم آقای بروجردی از بزرگانی است که مشهور است، ایشان کم درس گرفته است. پُر استاد نیست مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه)، از آن شخصیت‌هایی است که علمشان بیشتر محصول فکرشان است تا این طرف و آن طرف سر درس رفتن. درس فقه ایشان هم به گونه‌ای بود که من شنیدم از استادمان آیت‌الله منتظری که ایشان نقل می‌کردند از استادشان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی که ایشان می‌فرمودند که درس آیت‌الله بروجردی (رحمت‌الله‌علیه)، درسی است که اگر طلبه‌ای درس سطح را خوب خوانده باشد و به درس ایشان حاضر شود، درس خارج ایشان، یک سال بعد از شرکت در درس، مجتهد خواهد بود گرچه خودش نداند، گرچه خودش نفهمد. یعنی قوه درس و قوه درس به گونه‌ای بود که این گونه بود، یعنی درس ایشان واقعاً مجتهدپرور بود و نشانه‌اش هم شاگردانی است که ایشان تربیت کرده است. من از مرحوم علامه طهرانی (اعلی‌الله‌مقامه)، شنیدم که فرمودند که من وقتی به نجف مشرف شدم، هیچ‌کدام از دروس نجف برای من چیزی نداشت و من ارضا نمی‌شدم با این دروس و تصمیم به برگشتن به قم داشتم. هدایت شدم به دست مرحوم آقا شیخ حسین حلی، دیدم فی‌الجملة درس ایشان مثل درس آقای بروجردی است و لذا ایستادم و مرحوم آقا، ایستادن پای درس آقا شیخ حسین و عده‌ای را در تاریخ معاصر داریم که نجف رفتند و بعدش هم نزد آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) زانو زدند.

اعتقاد بعضی از اساتید ما این بود که ما در غیبت شیعه، از غیبت صغری تا الان فقهی مثل مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) نداریم. برای من نقل کرد آقای (الان هم نزدیک اذان است) برای من نقل کرد آقای مُعزّی که ایشان می‌گفتند از مرحوم حاج آقا روح‌الله کمالوند، گفتند حاج آقا روح‌الله کمالوند به من گفتند یک روزی حاج آقا روح‌الله یعنی مرحوم آیت‌الله خمینی (اعلی‌الله‌مقامه)، ایشان به من گفتند، حاج آقا روح‌الله شما که همیشه نزد آقای

بروجردی هستید، آقای بروجردی را می‌توان قیاس کرد با شیخ ما (مرادشان از شیخ ما مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بود)، مرحوم حاج آقا روح‌الله کمالوند فرمودند که بنده به حاج آقا روح‌الله گفتم که آقای بروجردی را نباید قیاس کرد با آقای شیخ عبدالکریم حائری. اگر بخواهیم قیاس کنیم ایشان را به کسی در این زمانه، وجود ندارد، باید برگردیم به قدیم و او را قیاس کنیم در فقهای شیعه به شهید اول یا محقق اول. گفتند، حاج آقا روح‌الله خمینی (رحمت‌الله‌علیه) خوششان نیامد از این جمله ما و این را گذاشتند به این حساب که من خودم «لُر» هستم و آقای بروجردی هم «لُر» هستند، به‌هرحال هر دو بروجردی هستیم، گذاشتند به حساب حس ناسیونالیستی تا اینکه مرحوم آقای مطهری و مرحوم آقای منتظری (رحمت‌الله‌علیه‌هم) رفتند به بروجرد و تقاضا کردند از ایشان که بیایند به قم. آقای بروجردی هم وعده دادند وقتی آمدند برای عمل بیمارستان فیروزآبادی، عند المراجعة بیایند به قم. آنگاه وقتی عند المراجعة بعد از عمل برگشتند قم، علمای قم من جمله خود مرحوم آیت‌الله خمینی (رحمت‌الله‌علیه) نزد ایشان رفته بودند و اقبال کرده بودند؛ بالاخره آقای بروجردی ایستادند و درس را شروع کردند. درس که شروع کردند، گفتند که حاج آقا روح‌الله کمالوند گفتند مدتی بعد حاج آقا روح‌الله خمینی مرا دید و به من گفت که حق با شما است. آقای بروجردی قابل قیاس با شیخ عبدالکریم حائری نیست. اگر بخواهیم او را مقایسه کنیم باید با امثال شهید اول یا محقق اول مثلاً قیاس کرد.

متأسفانه، متأسفانه شاگردان مکتب نجف بسیار در شهره شدن استادشان و جافتادن روش فقهی او کوشیدند، شاگردان مکتب قم در این زمینه بسیار کم‌کاری کردند و این باعث شد که هنوز که هنوز است، روش فقهی مرحوم آقای بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) آن‌چنان که باید و شاید شناخته شده نیست. عذر خواهم از اینکه اطلاع کردم. اگر سؤالی باشد که من بلد باشم در خدمت هستم و اگر هم موقع نماز است که نماز بخوانیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

خیلی ممنون. عالی و موجز و قابل استفاده بود. یک قسمتی از سؤالات اگر پخش شد؛ چون ما جستجو کرده بودیم در جاهای مختلف که شما هم همین‌طور می‌دانید، خیلی از مباحث ممکن است هنوز مثل مجمل و مبین که اشاره دقیقی بود، پردازش نشده باشد؛ لذا اگر سؤالات مطرح شد و لو {به صورت} بارش فکری، برای ما ارزشمند است. مثلاً فرض کنید که فرمودید که بحث بررسی مثلاً تاریخی مسئله، تحلیل مسئله، کاری که خودتان انجام دادید، چگونگی‌ها بود که الان می‌خواهیم ما انجام بدهیم، چگونه انجام بدهیم؟ یا بررسی تاریخی مسئله چگونه به او برسیم؟ یا مثلاً از قرآن استخراج آیه فوقانی می‌خواهیم انجام دهیم، هر کدام از این موارد و مراحل که شما شمردید، یک «چگونه» کنارش بگذاریم، به هر مقداری که الان مستحضرید و لو بارش فکری و لو احتمال لطف کنید بفرمایید. اینها برای ما بسیار ارزشمند است، روی آن کار می‌کنیم، پیگیری می‌کنیم، مقاله صورت می‌دهیم. در این چند وقت، به خصوص در همین موارد چگونگی‌ها، تلاش‌هایی صورت گرفته است که بسته‌بندی‌هایی انجام بشود؛ لذا فکر می‌کنم که اگر دوستان هم سؤالی مطرح کردند، توی این جهات کمک کنید ما را ممنون می‌شویم.

استاد:

بله خواهش می‌کنم. اگر بلد باشم چیزی در خدمت هستم. ما وقتی سالم هستیم، عقلمان کار نمی‌کند (شوخی استاد). این چند روز هم مریض احوال هستیم. بله اگر چیزی باشد در خدمتتان هستم. هر جور صلاح بود عمل می‌کنیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

رفقا اگر مطلب یا سؤالی داشتند بفرمایید. فقط یک مقداری به تفصیلی باشد که مطالبی که استاد فرمودند. یعنی همین جریان فکری آیت‌الله بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) فرمودند چه نسبت به مراحلش، چه نسبت به چگونگی‌ها، اگر نکته‌ای، سؤالی هست بفرمایید.

حجت‌الاسلام والمسلمین گلکار:

شماره اول که فرمودید ریز ساختن مسئله و تحریر دقیق محلّ نزاع آیت الله بروجردی. خوب این خودش به نظر می‌رسد یک روشی باید ایشان داشته باشند که دقیق بخواهیم کنیم، چه روشی ایشان داشتند؟ مثلاً اگر بخواهیم یک مسئله‌ای را ریز کنیم، به قول شما سه، چهارتا قضیه مبهم قاتی هم دیگر نشده باشد که آخر هم نشود نتیجه درستی بگیریم. این با چه روشی انجام می‌شود؟ می‌شود از سیره ایشان یک روش دقیقی را به دست آورد که هر جایی خواستیم مسئله را دقیق‌سازی بکنیم، قدم به قدم آن را این‌طور برویم جلو؟

استاد:

من سؤال برایم مفهوم نیست.

حجت الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

اجازه بدهید بنده توضیح بدهم. یک خورده شبیه‌سازی عملی اش {سؤال است}. فرض کنید؛ مثلاً درس شاگردان آیت الله بروجردی (رحمت الله علیه) در تحریر محلّ نزاع آیا در آنجا هم آنها به یک سبک و سیاق همیشه عمل می‌کردند؟

در تنقیح مسئله یک شاخصی داشتند؟

در اینکه تجمیع مسائل شده در مسئله واحده، چطور تشخیص داده بشود؟

چطور اینها را تفکیک کنیم از هم؟

ابعاد مختلف مسئله. چه خود آیت الله بروجردی، چه شاگردانشان یا کلاً هر مورد دیگری، حتی خودتان، هر مورد دیگری درون این موارد، حتی اگر موردی نباشد. حدسی که می‌زنید، احتمالی که می‌دهید، چگونه این کار را بکنیم بهتر است {آنها را بفرمایید}.

استاد:

بله. عرض کنم خدمت شما که ما در علوم حقیقی، وقتی می‌خواهیم مسئله یک علم را مشخص کنیم، می‌گوییم مسئله یک علم عبارت است از یک موضوع و یک محمول که این موضوع نسبتی با موضوع العلم دارد و محمول هم طبق نظر مشهور عارض ذاتی آن موضوع است. اما چون در علوم اعتباری، عامل تمایز را موضوع نمی‌دانیم، عامل تمایز می‌تواند به اعتبار غایت باشد یا نه عامل تمایز به نظر ما مجموعه‌ای از امور باشد؛ لذا مجموعه‌ای از امور می‌تواند در مسئله بودن یک مسئله برای یک علم نقش داشته باشد. این یک مطلب که حالا من نمی‌دانم این بخش آخر مطلب درست روشن شد یا نه؛ چون بحث مهمی است. اینکه ما در علم فقه یک مسئله را مسئله فقهی بدانیم با اینکه ما در فلسفه یا حساب یک مسئله را یک مسئله حساب یا فلسفه بدانیم، کاملاً متفاوت است. در حساب و در فلسفه خط‌کش داریم، خط‌کش دقیق. اما در فقه این خط‌کش دقیق را نداریم. یک خط‌کش چندبعدی و چندوجهی داریم که می‌تواند در مسئله یک علم بودن نقش داشته باشد. درست؟

حالا بحثی که مطرح است، بحث افراز مسائل است که ما بگوییم آقا این علم چند مسئله دارد یا چند مسئله می‌تواند داشته باشد. به نظر می‌رسد در افراز مسائل، برای کسانی که اهل یک علم هستند، به صورت مدام، مثل آقای بروجردی، این ارتکازی حلّ می‌شود. یعنی ایشان وقتی با یک، مثلاً فرض کنید مسئله از مسائل عروۃ الوثقی برخورد می‌کنند، درست؟ که حالا اولین محشّی عروۃ الوثقی، مرحوم آقای بروجردی (رحمت الله علیه) است. اصلاً یکی از افتخارات آقای بروجردی در زندگی‌نامه‌شان همین است که اوّل محشّی بر عروۃ الوثقی است. مرحوم آقای بروجردی (رحمت الله علیه) وقتی با یک مسئله از مسائل عروۃ الوثقی برخورد می‌کنند، با یک مطالعه و یک دقت می‌گویند این مسئله، مثلاً هجده تا مسئله است. مرحوم صاحب عروۃ در یک مسئله آورده‌اند. یا این مسئله چهارتا مسئله است، چهارتا فرع است که در یک مسئله گنجانده شده است. برای امثال ایشان ارتکازی است. اما برای امثال ما که می‌خواهیم تازه اجتهاد را بورزیم یا اجتهادورزی کنیم به قول معروف، اوایل باید با دقت در عمق به این نتیجه برسیم.

مثلاً عرض می‌کنم اگر موضوع مسئله کلی است، درست؟ و ما با دقتی که می‌کنیم، می‌بینیم که مصادیق این کلی تفاوتی در حکم ندارند، قهراً موضوع را همین امر کلی در نظر می‌گیریم. یا می‌بینیم که نه این موضوع کلی دو یا سه مصداق دارد که احکامش متفاوت است یا می‌تواند متفاوت باشد. مثال عرض بکنم. مسئله‌ای داریم در فقه

که آقا ما اگر در نماز کسی بر ما سلام کرد چه کار بکنیم؟
مثال است دیگر. این خوب به نظر یک مسئله می‌رسد. اگر کسی در نماز بر من سلام کرد چه باید کرد؟
اما ریز که می‌کنیم، می‌بینیم، نظیر کاری که امام جواد (علیه‌السلام) کردند در جواب یحیی بن اکثم انجام دادند که حالا این نماز، نماز واجب است یا نماز، نماز مستحبی است. حکمش متفاوت است. طرف که سؤال کرده و من می‌خواهم جواب بدهم، غیر از من در مجلس هست که او متکفل جواب بشود یا نه، غیر من در مجلس نیست. یعنی وجوب دادن جواب سلام بر من در این فرض واجب عینی است یا واجب کفائی است. دیگری باشد واجب عینی نیست. فقط من باشم واجب عینی است و هكذا. مسئله به ظاهر یکی است. اما وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم این مسئله حالا چون موضوع کلی بوده، مصادیقش متفاوت بوده، یا موضوع دارای درجات بوده، باز درجات مختلفش احکام خاص داشته است. موارد متعددی می‌شود برای این مورد مثال زد.

حجت الاسلام والمسلمین عبدالمجید اسمعیلی:

بحث پرداختن به حقیقی و اعتباری فرمودید که بیشترین اعتنای آیت‌الله بروجردی (رحمت‌الله‌علیه) به روایات بوده است. آنجا فرمودید که حالا یازده مسئله است ظاهراً بررسی مدلول انفرادی را مفروض گرفتید چون مورد دوم را فرمودید دسته‌بندی روایات بر اساس تشابهات، تمایزات.

استاد:

چه چیز انفرادی را؟

یکی از حضار:

بررسی مدلول انفرادی حقیقی در هر روایات تا بعد به تشابه و تمایزات برسد. بررسی مدلول انفرادی، کیفیت کشف این مدلول انفرادی، احتمالات مختلف در روایات هست و بعد چطوری بیاییم ترجیح بدهیم آن احتمال راجح را که در روایت هست. این را می‌شود با روش خاصی در آورد یا فقط صرف تأمل روی روایت، ما را می‌رساند به آن احتمالات. یکی دیگر باز مرحله بعدش که دسته‌بندی بر اساس تشابهات و تمایزات چه؟ سؤال این است که تشابهات و تمایزات به چه چیزی است؟ باز این هم روشی دارد که دسته‌بندی روایات را روشمند کند؟

حجت الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

به بیان دیگر عرض کنم. کار استظهار، این قابل روشمند کردن هست؟
مثلاً ما چه مواردی را چه جوری ببینیم که این استظهار موجب گردد یا جایی که خودش را نشان دهد، در بین دو استظهار مختلف از یک آیه یا روایت چطوری قضاوت کنیم؟

استاد:

این دومی چه شد؟

حجت الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

یک آیه، یک روایت دوتا فقیه از آن دو جور استظهار کرده‌اند. بین اینها چگونه قضاوت کنیم؟

استاد:

بله. در علم اصول و علم فقه، مستحضرید مکرراً این واژه استفاده می‌شود که مثلاً ظهور عرفی. ولی این نکته قابل توجه است که اصولاً هویت ظهور چیست؟ و عمل استظهار چطور انجام می‌شود؟ و آیا ما می‌توانیم برای ظهور و استظهار شاخصه‌هایی ارائه کنیم که برای همیشه این دعوا را قطع کنیم یا ممکن نیست؟
نظر شخصی حقیر این است که با کارهایی می‌توان موارد احتمال را کاست و درصد احتمال ظهور را کم کرد. اما از بین بردن موارد احتمال ظهور به نظر من می‌رسد که ممکن نیست. از اموری که در کم کردن موارد احتمال و

پررنگ کردن اطراف ظهور نقش دارد، یکی بررسی مشابهات است که این در گذشته شاید کمتر مقدور بوده است. اما امروزه به برکت بحث‌هایی که در مباحث زبانی مطرح است، بحث‌هایی که با نرم‌افزارها قابل انجام است شاید بشود مقداری مورد اعتنا قرار بگیرد. یعنی به نظر می‌رسد که ما در گذشته مثلاً واژه‌ای را می‌خواستیم معنایی کنیم تا از او ظهوری داشته باشیم، اگر یک فقیه می‌خواسته‌ای واژه را در مجموعه روایات ببیند و در معنایش تأمل کند، شاید اصلاً در یک عمر عادی چندان ممکن نبوده است. امروزه به برکت این سرچ‌ها و جستجوهای که انجام می‌شود، انسان می‌تواند خود را نزدیک کند به آنچه که در ذهن امام معصوم می‌گذشته است و این کاری است که به نظر کم‌وبیش هم دارد انجام می‌شود. یعنی دارند می‌روند به این سمت که با بخشی از کارهای نرم‌افزاری و رایانه‌ای، بتوانیم یک مقداری اطراف احتمالات را کم کنیم و ظهورات را تقویت کنیم.

نکته دیگری که باز در بحث ظهور می‌تواند نقش داشته باشد، آشنایی به زبان صاحب‌زبان است. ما بعضی از فقها را داریم اندک‌اندک، به‌غایت اندک‌اندک، ولی این ادعا را دارند که اگر سند یک روایت را حذف کنید، ما با متن روایت می‌گوییم این روایت صادقی است یا سجادی است یا کاظمی است یا نقوی است یا تقوی است. من از مرحوم حضرت آقا، حضرت استاد مرحوم علامه طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) سؤال کردم که آقا این ادعا هست. فرمودند بله هست. گفتم در ارتباط با کسانی که این ادعا را کرده‌اند، صادق است؟

فرمودند نسبت به بعضی‌شان صادق است. معلوم می‌شود این امکان وجود دارد که بر اثر ممارست {به دست می‌آید}. مثلاً عرض می‌کنم، داریم کسانی را که روایات علوی را از شیوه گفتار امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) کشف کنند.

به عبارت دیگر، بحث را از یک وادی دیگری شروع کنیم. تقریباً خیلی از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) یک شیوه گفتاری دارند. بازخوانی و بازیابی عناصر اصلی این شیوه گفتاری که می‌تواند به عنوان محک برای ما مفید و مؤثر باشد، امروزه کم‌وبیش ممکن است. ما اگر بتوانیم این را تسری بدهیم برای ظهور و استظهار، شاید بتوانیم از این راه هم مقداری استفاده ببریم و استفاده کنیم. مثلاً عرض می‌کنم، عده‌ای معتقدند که تا قبل عصر صادقین، غلبه بر واژه «صدق» بر صدقه مستحب است. اما از زمان صادقین به بعد، غلبه در واژه «صدق» صدقه واجب است. اگر ما توانستیم این را با قرائن استفاده کنیم، خوب اطراف احتمال را در ظهور کاسته‌ایم. به یقین کاسته‌ایم. البته کار می‌برد، ولی به گمان من شدنی هست که بشود این کار را انجام داد. از راه‌هایی بتوانیم مقداری ظهور یابی را از واژگان یا از جملات یا از ترکیبات و تعبیرات، موارد احتمالی آن را کم کنیم. گرچه به گمان هیچگاه به یک ظهور نخواهیم رسید؛ به‌خاطر اینکه خاصیت علم حصولی در حقیقت {این‌طور است}.

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحمید واسطی:

یک تعبیری مانند «خانواده حدیث» داریم همین است یا متفاوت است یا نظر دیگری دارید؟

استاد:

من حالا نمی‌دانم مقصود افراد از خانواده حدیث چیست؛ ولی طبیعی است ما وقتی مثلاً عرض می‌کنم، یکی از فوائد مسند نویسی را از قدیم همین می‌دانستیم. اصلاً حضرت آیت‌الله موسی شبیری زنجانی، عمری را به قول خودشان تلف کردند در جمع‌آوری مسانید اصحاب اجماع. الان در کتابخانه آستان قدس رضوی فیلتک‌هایش هست. چندین جلد روایات اصحاب اجماع را جمع کردند. با تجمیع روایات اصحاب اجماع، می‌خواستند ببینند که آن بحث ادعایی که اصلاً بحث از اصحاب اجماع که اگر سند به اصحاب اجماع رسید، بعد از آن به سند کار نداریم، می‌خواستند ببینند این چقدر واقعاً قابل تقیید و چقدر قابل استناد هست. نفس مسند نویسی که متأسفانه در میان شیعه نسبت به اهل سنت بسیار کم است. حالا مرحوم عطارودی در این زمینه همتی کرد. تازه هم از دنیا رفته‌اند. ولی نفس مسند نویسی فواید فراوانی دارد که یکی از فواید آنها همین کشف کیفیت استظهارات و ظهورات در لسان یک راوی است. حساسیت‌های یک راوی است. من مراد از خانواده روایت را نمی‌دانم چیست!

حجت‌الاسلام والمسلمین ایمان کاظمی:

تفاوت مکتب فعلی نجف و قم را در چه چیزی می‌دانید؟
علت اینکه مکتب قم را نسبت به مکتب نجف بهتر می‌بینید، چیست؟

استاد:

به نظرم در ضمن سخنان من عرض کردم. من تأثیر علم اصول را در فقه حداکثری نمی‌دانم و این را با یک واقع خارجی دارم تأیید می‌کنم. می‌گویم که واقع فقه شیعه قبل این تورّم اصول هم بوده است و در فقه مرحوم محقق، در فقه مرحوم هستی که داریم می‌بینیم و در فقه خود مرحوم شیخ و دیگران و در زمان ما هم امثال مرحوم آقا سید کاظم صاحب عروه که مشهور بود که ایشان اصولی دان قوی نیست. مکرّر می‌گفتند که «أنا كافر بأصولكم» یا من مثلاً سالیانی در درس آقای بروجردی و درس آقای منتظری رفتم، چیزی که در این درس مشهود نبود، اصول بود و من دو سه بار از ایشان سؤال کردم، گفتند نه، ما اصلاً اعتقاد نداریم به این مقدار کاربرد اصول در فقه. به نظر می‌رسد ما بعد از صاحب فصول در نجف وارد یک فضایی از علم اصول شدیم که اوج او را در نهایت الدرایه می‌بینیم از مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی که در ارتباط با نهایت الدرایه و مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی، استاد ما مرحوم علامه طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند که به نظر حقیر، ایشان آن مقدار در مباحث اصولی و فقهی تدقیق کرده که این مقدار تدقیق مرضی شارع مقدس نیست. یعنی در حقیقت مباحثی که الان در اصول فعلی وجود دارد ظرف و مظروف با هم متناسب نیست. من گاهی به شوخی می‌گویم که حوزه نجف اهل فلسفه نبود، از آن طرف مواقفی در آن زندگی می‌کردند. اینها گشتند یک علم مظلومی را گیر آوردند و هر چه فکر داشتند را ریختند در علم اصول. خوب به اعتقاد ما از وقتی اصول به انحراف کشیده شد، فقه هم به انحراف کشیده شد. یعنی الان شما می‌بینید فقهی ما داریم در رشته نجف، البته آقای سیستانی متفاوت است، چون ایشان نظر خاصی در این زمینه دارد که آن فقه خیلی از مباحثش قابل دفاع نیست. سرّش به نظر بنده حقیر همان خطّی بود که ما در علم اصول دنبال کردیم.

یک موقع سر درس آقای منتظری به طنز این جمله را گفتند. گفتند که (بحث استصحاب عدم ازلی را ایشان مطرح کردند، به طور مفصل، با اینکه بحث فقه بود) گفتند که سرّ اینکه به این بحث پرداختیم، این است که آقای خوبی نصف فقه را با استصحاب عدم ازلی مطرح کردند، با اینکه عرفیت ندارد. این جور دست کشیدن از روایات و حال آنکه ما مجموعه غنی از روایات فقهی داریم. این جور دست کشیدن از فقه متلفاتی که سینه‌به‌سینه از زمان اهل بیت (علیهم‌السلام) آمده است و این جور نادیده گرفتن قرائن حالی و مقامی، نادیده گرفتن بحث تاریخ یک مسئله و فقط استناد کردن به یک یا دو روایتی که حالا فی‌الجمله قوی‌تر است و بعد هم کنار گذاشتن و به اصل عملی چسبیدن و فتوادادن، این به نظر من حتّی مرضی شارع هم نخواهد بود.

که این حالا بحث مفصلی می‌طلبد که من به آن بحث اصلاً ورود نکردم. در آن جلسات ورود شد، اما این بحث اصلاً ورود نشده است. نگاه ما به منابع فقه و به مبانی فقه، به قلمرو فقه، به روش درست در فقه که این مورد بحث {به طور} مفصل قرار نگرفت که اگر این بازخوانی بشود؛ یعنی روش قم و روش نجف، احساس می‌کنم که قابل این هست که مطلب مدلل بشود.

یکی از حضار:

ببخشید به نظر شما روش فلسفه، نه محتوا، روش فلسفه که در اندیشیدن و در تحلیل مفاهیم وجودی عالم هستی دارند، آیا در مثلاً در احراز مسائل فقهی، می‌تواند به صورت یک روش خودآگاه کمک کند ما را یا نه؟ به طور مثال همین مثال فقهی که فرمودید که کسی وارد می‌شود و سلام می‌کند، خوب این را با ابزار مقولات عشر، ما بیاییم سؤالات مختلفی را به صورت خودآگاه طرح کنیم یا مسائل مختلفی را نسبت به این مسئله مطرح بکنیم و به دنبال این باشیم که در مثلاً منابع فقهی یا آیات و روایات پاسخش را در بیاوریم.

استاد:

به گمان حقیر، نه. یعنی جواب من منفی است. ببینید از فقه، نسبتاً اصول به این نزدیک‌تر است که با روش فلسفی کاری بکنیم. تعبیر حضرت آقای جوادی این بود که اگر ما بخواهیم فلسفه را وارد اصول بکنیم، مثل اینکه یک فرش کثیف را بخواهیم با یک عبای نائینی درجه یک جارو کنیم. تعبیرشان این بود که بخواهیم یک فرش

کثیف را با یک عبای نائینی درجه یک جارو بکنیم. دقت هم می‌کنید، هر جا فلسفه در اصول وارد شده است، مخصوصاً کسانی که وارد کردند، فیلسوفان قوی نبودند مثل مرحوم آخوند، به مشکل خوردیم، به مشکل شدید. یک نمونه را عرض بکنم، عمده آنچه که در فقه امروزه مطرح است از نظر فیلسوف اصلاً هویت خارجی ندارد. نمی‌خواهم بگویم درست است یا صحیح است، چون اینها مرکبات اعتباری مجعوله است. یعنی چه؟ یعنی فیلسوف همان‌طور که معتقد است که ما هواپیما در خارج نداریم، رادیو در خارج نداریم، ضبط صوت در خارج نداریم. ضبط صوت مثلاً اینکه شما یک گربه را ببندید به گردن شتری و یک موشی را به دمش ببندید و بگویید «ما هذا». او از خارج، گونه‌ها می‌فهمد، گونه‌ها یعنی ماهیات. حالا، جواهر خمسه، اعراض تسعه. این را فیلسوف می‌فهمد. بگویید آقا نماز. می‌گوید نماز یعنی چه؟ قرائتش یک چیز است، رکوعش یک چیز است، سجده‌اش یک چیز است، قنوتش یک چیز است و آن توجه باطنی‌اش یک چیز است و اینها هر کدام ماهیات جداگانه‌ای دارد، غایات جدایی دارد. اصلاً صلاه را به عنوان یک امر حقیقی (نمی‌خواهم بگویم درست است یا غلط است. دارم نگاه فیلسوفانه را عرض می‌کنم) نمی‌بیند. حج هم همین‌طور است. حج را هم می‌گوید وقوفش یک چیز است، طوافش یک چیز است، احرامش یک چیز است، لبیکش یک چیز است. یکی کیف مسموع است. یکی وضع است. {خلاصه اینها را} مختلف می‌بیند؛ لذا است که من {می‌گویم بله} مشابه‌سازی می‌شود کرد، قبول دارم، ولی او را به ضبط بخواهیم در اینجا پیاده کنیم، نه، این شدنی نیست. اگر مرادتان مشابه‌سازی است کاملاً قبول دارم. بله. در مشابه‌سازی، یقیناً می‌شود انجام داد، ولی اگر بخواهیم با همان، اینجا حکم کنیم، نه مقدور نیست. اصلاً این ظرف و مظروف با هم نمی‌خورد؛ لذا مرحوم آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) به ایشان مکرر گفته می‌شد که شما یک درس اصول شروع کنید. ایشان همیشه یک جواب می‌دادند (البته بعداً هم گفتند یک دوره‌ای) ایشان می‌گفتند که شما خلط بین حقیقت و اعتبار را از اصول بگیرید، من فردا درسش را شروع کنم. یعنی معتقد بودند که ریخته به هم اصول را این خلط حقیقت و اعتبار. از همان اول، موضوع علمش بگیرید، بیایید تا آن آخر. اینها درهم چنان تنیده شده است که به هم ریخته است. یعنی اصول را از واقعیت خودش خارج کرده است. در فقهش هم همین است. پس مشابه‌سازی را معتقدم اما اجرای بالضبط به نظرم شدنی نیست.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»